

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من میاد بدین بوم ویر زنده یک تن میاد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - ۹ اگست ۲۰۱۶

خوردن و نوشیدن

"آب خوردن"؟ یا "آب نوشیدن"؟

(قسمت دوم)

این قسمت اصلاً به تاریخ ۷ فبروری ۲۰۱۴ یادداشت شده بود ولی قسمت نبود، که در همان زمان انتشار یابد. اینک، که بعد از تأخیر بس طولانی سی ماهه - بلی درست خواندید؛ بعد از تأخیر سی ماهه - به نشرش اقدام می کنم، آن را نسبت حجم بزرگ یادداشت ها نه یکدم، بلکه در دو بخش دوم و سوم، تقدیم می کنم، تا کثرت مطالب و صفحات اشتباهی خواندن را برهم نزنند و خواننده عزیز را "دلزده" و به اصطلاح شیرین زنان کابلی "دلگزید" نسازد.

زبان یک پدیده اجتماعی ست؛ پویا، رشدیابنده و در حال انکشاف. همان قسمی که می دانیم، زبان متشکل است از سه جهاز یا سه دستگاه؛ دستگاه گرامری، دستگاه فونتیک (صوتی) و دستگاه یا جهاز لغوی. در حالی که دستگاههای دستوری و صوتی زبان تحول بسیار ببطی و نامحسوس را می پیمایند و ظاهراً ثابت و پایبرجای اند، دستگاه لغوی یا مجموعه لغات یک زبان بسیار متحول است. بدین معنی که همیشه لغاتی پیر و کهنه و تاریخی و متروک می گردند و نظر به احتیاجات و ضرورتهای اجتماعی، اقتصادی، علمی، تکنالوژیک و ... لغات تازه نفس و جدید وارد این گنجینه می گردند. از همین سبب دستگاه لغوی

¹ "دلزده" ترکیب زیبای دری کابلی و اصلاً "صفت مفعولی" از مصدر "دل را زدن" یا "دل کسی را زدن" است، ولی در تداول معنایی در مفهوم "فاعلی" استعمال می شود. مثلی داریم، که:

«شرنی بسیار دله میزنه!!!» (شیرینی بسیار دل را می زند!!!)

² "دلگزید" اصطلاح زیبای زنان کابلی و در معنای "به سیر آمده" و "رویگردان"، مخفف "دلگزیده" است، که صفت مفعولی از مصدر "دل را گزیدن" است.

هر زبان را پویاترین و متحولترین قسمت آن زبان شناخته اند. و اگر کلاً از متحول و پویا بودن زبان گپ زده می شود، بیشتر مترتب بر دستگاه لغوی و گنجینه لغات آن است، چون قسمی که گفتیم، تحول دو دستگاه دیگر زبان خیلی کند و بطی و ناملموس است!!! و اگر بر زبان به حیث مجموعه ای از لغات و کلماتی نگریسته شود، که تحت قانونمندی و تحکم دو دستگاه اولی ساخته می شوند، باید گفت:

زیاترین قسمت زبان، زبان گفتار و خصوصاً زبان عامیانه است و قسمی که بررسی طولانی من حکم می کند، زیباترین و مناسبترین ترکیبات را هم مردم عوام ساخته و تقدیم اهل زبان می نمایند. از بهر مثال به ترکیباتی از قبیل "شیرگرم" و "زارشکن" (زهرشکن) و "شیرین نمک" و "تردامن" و "سبزدامن" و "جورش" و "جامه زیب" و "خرخور" و "ملاخور" و "بادپای" و "سرخوان" و "زورق" و "سال بر" نظر اندازید، که با چه تردستی و فنّانی و مهارتی به دست عوام بیسواد و مکتب خوانده و تحصیل ناپدیده، ساخته شده اند!!!

درین شکی نیست که اهل علم و فضل و ادب و شعر و کلاً صاحبان قلم هم، لغات و ترکیبات جدید را وضع می کنند، که اگر از ساحة خاص تخصصی نشأت نکرده و نکات عام را مطرح کنند، باید صبر کرد - صبری به اندازه "صبر ایوب" - که چنین ترکیبات در زبان گفتار؛ یعنی زبان خانه و کوچه و بازار و داد و ستد روزمره راه می یابد، و یا اینکه در همان ساحة محدود حلقات علم و قلم باقی می ماند. چون زبان گفتار و زبان عوام و زبان کوچه و بازار تصمیم می گیرند، که یک لغت یا ترکیب جدید مشروعیت می یابد و یا نی!!! هر وقتی که زبان گفتار و شفاهی و محاوره چنین ترکیبات و لغات را منظور کرد، پذیرفت و به دوران انداخت، از همان لحظه پذیرفته و مورد قبول اهل زبان و مقبول عام شناخته شده و وارد گنجینه لغوی آن زبان می گردد.

این نکته نیز باید به تأکید گفته شود، که دستگاه لغوی زبان را "دستگاه باز" زبان شمرده اند، برخلاف دو دستگاه دیگر که "دستگاههای بسته" اند و در آنها دستکاری و تصرف نمی توان کرد. "دستگاه باز" بدین معنی، که راه ساختن کلمات و ترکیبات جدید و ورود کلمات تازه و نو از زبانهای دگر همیشه باز است!!! در یکی از مقالات سابق گفته بودم، که دروازه های دستگاه لغات در هر زبان، چارپلاق یا چارپلقه واز است و کس مانع ورود کلمات تازه و خروج کلمات کهنه و بی مصرف، شده نمی تواند. حافظ شیرازی هفت صد سال پیش فرمود:

هرکه خواهد گو بیا و هرچه خواهد گو بگوی

کبر و ناز حاجب و دربان، بدین درگاه نیست

و اما صد سال پیش از او، خداونگار بلخ، ضمن داستان "چوپان و موسی" در قونیه فرموده بود:

هیچ آدابی و ترتیبی مجوی

هرچه می خواهد دل تنگت بگوی

مصراع اول حافظ شیرازی و مصراع دوم مولوی بلخی، در مورد درگاه و دستگاه لغوی هر زبان نیز مصداق کامل می یابد، چون به گفته عوام کابلی:

"گپ مفت اس و آگه به پیسه می بود، کس گپ نمی زد!!!"

مگر با وجود "مفت بودن" گپ، این افراد و اشخاص و احمد و محمود و کلبی و مقصود نیستند، که جواز و مشروعیت و تذکره هُویت گرفتن کلمات جدید را برای استفاده عام تسجیل کنند. برای تسجیل چنین کلمات، به تصمیم جمعی و عمومی و عامه مردم و اهل زبان نیاز است، که ممثل آن همانا زبان مُحاوره و زبان گفتار و زبان عوام است، که اصل زبان هم هموست، نه زبان کتابت و زبان ادب و دفتر و دیوان، که زبان مستحدث اند.

ضرورت و مشروعیت لغت "نوشیدن"

با تمهید عامی که در بالا چیده شد، می رویم به سراغ موضوع خاص خود، تا ببینیم که آیا در زبان دری، به مانند بسا زبانهای دیگر دنیا، به استعمال ترکیب "نوشیدن" برای مایعات، نیازی وجود دارد، یا نی؟؟؟ چون مشروعیت این کلمه نظر به ضرورتی، که اهل زبان بدان احساس کنند، تثبیت شده می تواند. البته ضرورت هم خاص بوده می تواند و هم عام. اگر یک حلقه و دسته خاص مردم نیازی را احساس کنند، تا وقتی که مهر کلی اهل زبان را نخورده است، همچنان خاص مانده و از ساحه خاص به عرصه عام گام گذاشته نمی تواند.

بدین منظور باید اولاً مشروعیت این لغت را در زبان دری بررسی کنیم، که آیا این لغت مشروعیت و کارت هُویت کسب کرده است، یا نی؟؟؟

با یک دید و بررسی منصفانه و واقعبینانه و بدون تعصب می توان گفت، که در زبان دری کلمه "نوشیدن" برای مایعات هنوز مشروعیت عام نیافته است. دلیل چیست، که تاکنون چنین مشروعیتی به وجود نیامده است؟؟؟ دلیل صریح و غیر قابل اغماض اینست، که در زبان دری کلمه "خوردن" را هم برای مایعات و هم برای مواد غیر مایع استعمال می کنیم و هیچ نیاز و ضرورت و ابرامی وجود ندارد، که در زمینه از مصدر "نوشیدن" که خوشگانه دل حلقات قلم است، کار گرفته شود. در گذشته چنین بوده است، چنانچه بررسی کلام

قدماء نشان می دهد و در زمانه خود ما هم چنین است، همان قسمی که زبان گفتار به اثبات می رساند!!! البته دروازه آینده را کس بسته نمی تواند. آینده در قبال است و آمدنی؛ آیندگان و نسلهای بعدی مشروعیت و عام شدن استعمال فعل "نوشیدن" را در خواهند یافت. ولی آن طور که حدس زده شده می تواند، عام شدن استعمال "نوشیدن" هم دور از امکان نیست. از نگاه دیگر اگر بسنجیم و نفوذ فرهنگ و زبانهای فرنگی را بر زبانهای جهان مد نظر بگیریم، حدس عام شدن کاربرد این کلمه را هرگز منتفی نمی توانیم دانست. چون می خواهیم این بررسی بر جوانب و ساحات مختلف اتکاء داشته و همه جانبه باشد، ازین رو تشریح و تفحص را در زمینه های مختلف و از زوایای متعدد ادامه می دهیم.

در قسمت اول هرچند از کلام بزرگان نظم و نثر قدیم مثالهای فراوان عرضه گردید، ولی آن را کافی و بسنده نمی دانم، ازینست، که درین قسمت باز هم از بزرگان قدیم استشهاد کرده، نظری بر آثار ماندگار تعدادی دگر از قدمای جلیل القدر زبان دری افکنده و موقف ایشان را در زمینه بررسی می کنیم:

رودکی سمرقندی که پدر و استاد شعرای زبان دری خوانده شده است، در یک هزار و یک صد و چند سال پیش چنین فرمود:

ساقی تو بده باده و مطرب تو بزن رُود
تا می خورم امروز که وقت طرب ماست

و گوید:

اکنون خورید باده و اکنون زبید شاد کاکنون برَد نصیب، حبیب از بر حبیب
ساقی گزین و باده و می خور به بانگ زیر کز کشت، سار نالد و از باغ عدلیب

و ضمن قصیده معروف "مادر می" که شامل نود و دو بیت بوده و مشهورترین قصیده به جای مانده از اوست، فرمود:

تا نخورد شیر هفت مه به تمامی از سر اردیبهشت تا بُنِ آبان

....

خود بخورد نوش و اولیاش همیدون گوید هریک چو می بگیرد شادان

و در جایی دیگر فرمود:

ای بر همه میران جهان یافته شاهی
می خور، که بداندیش چنان شد، که تو خواهی

استاد منوچهری دامغانی ضمن قصیده ای در وصف "منوچهر بن قابوس" چنین گفت:

می ز عفری خور ز دست بُنی که گوئی قضیبی ست، از خیزران
می زعفرانی که چون خوریدیش رود سوی دل راست چون زعفران

ضمن مسمّطی در وصف خزان و مدح سلطان مسعود غزنوی فرمود:

آب انگور بیارید که آبناهاست کار یکرویه به کام دل شاهنشاهست
وقت منظر شد و وقت نظر خرگاهست دست تابستان از روی زمین کوتاهست

آب انگور خزانی را خوردن گاهست
که کس امسال نکرده ست مر او را طلبی

در دیوان منوچهری به اجمال نظر انداختم، ولی کلمه "نوش" را فقط در دو جای یافتم، آن هم در هیئت ترکیبی. منوچهری دامغانی یکی از استادان مسلم شعر دری ست. او شاگرد مستقیم ملک الشعراء عنصری بلخی بود و به شاگردی او می بالید، چنان که قصیده معروف "شمعیه" را در وصف استاد خود سرود. و همو بود که "استاد استادان زمانه عنصری" را درین قصیده، مصراع و علم کرد. و باید گفت، که قصیده شمیعه منوچهری همان حیثیت را دارد، که قصیده "مادر می" رودکی سمرقندی. درین قصیده که متشکل از ۷۵ بیت است، سخن واقعاً به اعجاز کشیده است.

³ "قضیب" کلمه عربی ست و در معنای "شاخه درخت"
⁴ "خیزران" به عربی "درخت بانگس" را گویند

گفتار و کلام نویسندگان و شعرای امروزی که تحت تأثیر فضای حاکم فرهنگ فرنگ قرار دارند، مدار اعتبار این بحث نیست، چون این بحث اصلاً در تقابل با آنها به راه انداخته شده است!!!
تشریحات بعدی بر موضوع پرتو بیشتر می افکند.

در زبان دری - چه در قدیم و چه اکنون - "نوش" را در مقابل "نیش" هم استعمال کرده اند و ترکیب "نوش و نیش" و یا "نیش و نوش" مثال برجسته ای از استعمال این دو لغت به حیث دو کلمه "متضاد" است. چنان که مثل معروف کابلی "هیچ نوش بی نیش نیست!!!" عاید و وارد بر همین مفهوم است.
استاد اعظم و اکبر شعر دری؛ اعنی حکیم عنصری بلخی، حتی "نوش" را در برابر و متضاد "زهر" به کار برده است. چنان، که طی قصیده ای در مدح محمود غزنوی فرماید:

ز لفظ مدحت او طعم نوش گیرد نظم

ز ذکر دشمن او طعم زهر گیرد کام

دوست عزیز شعر دوست و شعر شناسم، و همکار گرامی پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان"، جناب "احمد پوپل" به تاریخ ۲۱ اکتوبر ۲۰۱۴ مثالهای فراوانی از "می خوردن" و "می نوشیدن" در کلام قداماء، فرستاده بودند، که از جمله چند قطعه اش را ضمیمه این قسمت می کنم:

منسوب به بوعلی سینا:

غذای روح بود باده رحیق الحق	که رنگ او کند از دور رنگ گل را دق
به رنگ زنگ زداید ز جان اندوهگین	همای گردد، اگر جرعه ای بنوشد بق
شراب را چه گنه زان، که ابلهی نوشد	زبان به هرزه گشاید، دهد ز دست ورق
حلال بر عقلاء و حرام بر جهال	که می محک بود و خیر و شر از او مشتق
چو بوعلی می ناب ار خوری، حکیمانه	به حق حق که وجودت شود به حق ملحق

آنقدر باده بنوشم که شوم مست و خراب

نه دگر دوست شناسم نه دگر جام شراب

می خور، که به زیر گل بسی خواهی خفت	بی مونس و بی رفیق و بی همدم و جفت
ز نهار به کس مگو تو، این راز نهفت	هر لاله که پژمرد، نخواهد بشکفت

حافظ شیرازی:

می خور، که شیخ و زاهد و مفتی و محتسب

چون نیک بنگری، همه تزویر می کنند

روز در کسب هنر کوش، که می خوردن روز
دل چون آئینه، در زنگ ظلام اندازد

نگویمت، که همه سال می پرستی کن
سه ماه می خور و نه ماه پارسا می باش

سر ز مستی بر ندارد، تا به صبح روز حشر
هرکه چون من در ازل یک جرعه خورد از جام دوست

مشورت با عقل کردم گفت حافظ می بنوش
ساقیا می ده، به قسول مستشار موتمن

عشرت شیگیر کن می نوش کاندرا راه عشق
شبروان را آشنایی هاست، با میر عسس

چه شود؟؟؟ گر من و تو چند قبح باده خوریم
باده از خون رزان است، نه از خون شماس

چه ملامت بود آن را، که چنین باده خورد
این چه عیب است بدین بی خردی وین چه خطاست؟

من اگر باده خورم ورنه، چه کارم با کس
حافظ راز خود و عارف وقت خویشم

باده نوشی، که در او روی و ریایی نبود
بهرتر از زهد فروشی که در او روی و ریاست

(ختم این قسمت)